ISSN: 1973-2873; Philosophical Thought. 2021;1(3):229-247.

The Reflection of Kierkegaard's Thought in Sartre's (Dramatic) Works of Art

ARTICLE INFO

Article Type
Original Research

Authors
Banaie Kashtan M.H.
Deptartment of Philosophy of Art, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran
Zamani S.S.*
Deptartment of Philosophy of Art, Sanandaj Branch, Islamic Azad University, Sanandaj, Iran
Aghaie N.
Faculty of Fine Art, University of Tehran, Tehran, Iran

How to cite this article
Banaie Kashtan M H, Zamani S S, Aghaie N. The Reflection of Kierkegaard's Thought in Sartre's (Dramatic) Works of Art. Philosophical Thought. 2021;1(3):229-247.

ABSTRACT

Thoughts Kierkegaard, one of the leading pioneers of existentialist philosophy, has greatly influenced Sartre's existentialist ideas and his literary and theatrical works and prominent filmmakers in the history of world cinema and other artists in other fields. In this article, organized in three parts, we aim to examine the reflection of Thoughts Kierkegaard's on categories such as "truth, forgetfulness, domination of popular beliefs, existential and non-existent human beings, individualization and liberation from Intermediate, and freedom and Selection." Sepehr Hasti and ... " are among the factors that Sartre's literary works are completely influenced by and in artistic forms and forms and the form of images and dramatic phenomena in dramatic and literary works, Sartre's screenplays are skillfully, creatively, and attractively reflected. Has found. In the form of fascinating visual events, stories, and adventures, these phenomena have woven and implemented the abstract ideas of existentialism in such a way that its created characters, as if living in their natural life and in a completely real way, disappear. Sartre's plays The Flies, a historical work adapted from the Greek playwright Euripides, The Noble Prostitute, the subject of contemporary American society, and The Infected Gangs, whose adventures and events take place. Concerned with World War II and the French resistance movement, it has received the most influence from Kierkegaard's philosophical thought. In this article, we have shown the extent of Sartre's influence on Kierkegaard by examining these plays.

Keywords Jean-Paul Sartre; Soren Kierkegaard; Art; Existentialism; Play

***Correspondence**
Address: Department of Philosophy of Art, Islamic Azad University , Pasdaran Boulevard, Sanandaj, Iran
Phone: +98 (87) 33288661
Fax: +98 (87) 33247713
zamani@iausdj.ac.ir

Article History
Received: June 27, 2021
Accepted: December 27, 2021
ePublished: February 8, 2022

CITATION LINKS

[Abuzar J; 2016] The discourse of violence in Jean-Paul Sartre's plays with Nasser Bakht Mohammad Hossein [Asgarzadeh R; 2009] Jean-Paul Sartre and misconceptions in the last crop tape by Samuel Baggett [Bani Fatemi M, et al; 2012] A comparative reading of the presence of an invalid narrator in oratorial novels, the age of reason by Jean-Paul Sartre and the bell by Ires Murdoch [Bordell D, Christine T; 2013] History of cinema [Copleston FC; 2016] History of Philosophy [Friedman M; 1937] The worlds of existentialism: a critical relater [Harrison BA; 2014] Philosophical Skills [Hojjati, S; 2016] Reading Sartre's views on theater and ethics: the artist and the audience as creators of moral values [Kakasoltani M et al; 2018] Existence, non-existence and its manifestation in the play "Flies" [Kierkegaard S; 1962] The present age [Lafrage R; 1978] Sartre's philosophy of existentialism [Maggie B; 2015] History of Philosophy [Mohammad Shahi S; 2016] How Jean-Paul Sartre liberated the human race in the paintings of Edward Hopper [Naqibzadeh MA; 2016] A look at the philosophical attitudes of the twentieth century [Parham S; 1981] Existentialist cinema [Pamerloo WC; 2016] Hegel, Kant and the antinomies of pure reason [Sartre JP; 1962] The noble prostitute

Copyright© 2021, the Authors | Publishing Rights, ASPI. This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the Attribution-NonCommercial terms.

نوع مقاله: پژوهشی اصیل

بازتاب اندیشه کیرکگارد در آثار هنری (نمایشی) سارتر

محمدحسین بنایی کشتان
گروه فلسفه هنر، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران
سیدصادق زمانی*
گروه فلسفه هنر، واحد سنندج، دانشگاه آزاد اسلامی، سنندج، ایران
ناصر آقایی
گروه هنر، دانشکده هنرهای زیبا، دانشگاه تهران، ایران

چکیده
سارتر فیلسوف بزرگ و هنرمندی خلاق است که اندیشه‌های اگزیستانسیالیسم را به‌طور ماهرانه در آثار هنری به‌ویژه در آثار نمایشی به تحریر درآورده است. اما هدف این مقاله، بررسی و نقد تلاش‌های سارتر است که خواسته «اندیشه‌های فلسفی اگزیستانسیالیسم را مانند «فاصله‌گذاری» «نگاه» و «انتخاب» و غیره هم به سبک اجرا، نگارش، کارگردانی، بازیگری و حتی صحنه و تماشاچی تعمیم دهد. در این راستا، ضمن ابراز نظریات استه‌تیک در هنر در این موارد و موضوعات، نظریات سارتر از جمله «تئاتر موقعیت» «تحلیل روانی»، «زمان»، «مکان» و موارد مطرح‌شده در بالا که در تئاتر و سینما رمان مورد بحث قرار گرفته است و سارتر بر بنیاد ایده‌های فلسفی‌اش ابراز نموده است، به روش تطبیقی و توصیفی، تحلیلی و با شیوه آزمایشات و تجربیات شخصی در عرصه کارگردانی تئاتر و فیلم و سریال را به مقایسه می‌گذاریم و به پاسخ این سؤال که آیا این نظریات در همه هنرها و همه سبک‌های هنری و مکاتب به‌ویژه سینما و تئاتر مصداق دارد یا ندارد، به بحث و بررسی می‌پردازیم تا روشن شود که آیا این نظریات و تعمیم‌هایی که در ذهن سارتر می‌گذرد تا چه اندازه مورد تأیید صاحبان فن و نظریه‌پردازان دسته تیک در هنر می‌باشد؟ سارتر اگرچه مباحث فوق را در حضور آلبرکامو، ژان کوکتو، ژان لویی بارو از بزرگان هنر فرانسه به بحث و گفتگو گذرانیده است ولی ضمن تقدیر و پاسداشت سارتر به‌عنوان یک فیلسوف و نویسنده تئاتر، برخی نظریات او در عرصه بازیگری، صحنه، تئاتر و سینما و تماشاچی و حتی نگارش نه‌تنها عمومیت ندارد، بلکه در مواردی از اندیشه‌هایی خام و گاه دستوری و ذهنی و غیرواقعی، برخوردار بوده‌اند و در این مقاله از دیدگاه استه‌تیک در هنر به اثبات آن مبادرت ورزیده‌ایم.

کلیدواژگان: استه‌تیک هنر، اگزیستانسیالیسم، ژان پل سارتر، تئاتر، سینما

***نویسنده مسئول:** zamani@iausdj.ac.ir
آدرس مکاتبه: سنندج، بلوار پاسداران، تقاطع سعدی، دانشگاه آزاد اسلامي، گروه فلسفه هنر
تلفن: ۰۸۷۳۳۲۶۶۸۶۱؛ **فکس:** ۰۸۷۳۳۲۴۷۷۱۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۶
تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۱۱/۱۹

مقدمه

به باور برخی مانند مگی «... اگزیستانسیالیسم مطرح‌ترین فلسفه در اروپا پس از جنگ جهانی دوم بود، این فلسفه نه‌تنها در دانشگاه‌ها بلکه در جهان روزنامه‌نگاری و روشنفکران کافه‌نشین، در شعرها، نمایشنامه‌ها، فیلم‌های سینمایی و حتی در کلوپ‌های شبانه رونق گرفت... » [Maggie, 2015: 208].

تأثیر این فلسفه را بر پاسکال و داستایوفسکی، در «بیگانه» و «انسان طاغی» آلبرکامو و «راه‌های آزادی» آندره مالرو و سایر نویسندگان و هنرمندان شاهدیم یا مانند اگزیوپری که داستان به ظاهر کودکانه شازده کوچولو را نوشته است، نیز می‌توان دید. گرچه فلسفه به هماهنگی با فرهنگ رنسانس یعنی با هنر، دین، ادبیات، علوم اجتماعی و طبیعی و علم سیاست به‌طور کلی گرایش دارد، این ویژگی‌ها را به روشنی می‌توان در ادبیات و ادبیات دراماتیک ساده‌تر مشاهده کرد [Harrison, 2014: 88]. در تاریخ فلسفه، اگزیستانسیالیسم از جمله جریان‌هایی در فلسفه است که تأثیر شگرفی بر نویسندگان و فیلم‌سازان برجسته تاریخ سینمای جهان گذاشته است؛ از میان این فیلسوفان، سارتر فیلسوفی بود که هم در نویسندگی ادبی دستی بر آتش داشت و هم نمایشنامه و هم فیلمنامه‌نویس ماهری بود؛ به همین دلیل می‌توان گفت، سارتر اعجوبه‌ای از جذابیت‌های

مزرعه سرسبز فلسفه و هنر، در جهان است که توانسته گل‌های زیبا و معطر اندیشه‌های فلسفی را در باغ هنر بکارد و به عمل آورد، به‌طوری که عطر دل‌انگیز آن در سراسر جهان ادب و هنر با استقبال روبرو گردد.

اگزیستانسیالیسم، مطرح‌ترین فلسفه در اروپا، پس از جنگ جهانی دوم بود. این فلسفه نه‌تنها در دانشگاه‌ها بلکه در جهان روزنامه‌نگاری و روشنفکران کافه‌نشین، در شعرها، نمایشنامه‌ها، فیلم‌های سینمایی و حتی در کلوپ‌های شبانه رونق گرفت. تأثیر این فلسفه را روی پاسکال و داستایوفسکی که آثاری در زمینه فلسفه هستی خلق کرده‌اند یا اگزیوپری که داستان به ظاهر کودکانه، شازده کوچولو را نوشته است شاهد هستیم [Naqibzadeh, 2016:80-81].

همچنین این فلسفه بر آثار آنتونیونی، اینگمار برگمن، فللینی، کوروساوا و سایر هنرمندان برجسته سینما که از ماندنی‌ترین و جاودانه‌ترین فیلم‌های تاریخ سینما را ساختند، بسیار تاثیرگذار بوده است. اگزیستانسیالیسم بر تجربه‌های شخصی، آزادی، تعارض اخلاقی و تعهد تأکید می‌ورزد که البته بعضی‌ها آن را عالمی بی‌معنا و جبری دانسته‌اند، اگزیستانسیالیست‌ها از دستگاه‌های متافیزیکی یا قانون‌های اخلاقی که از بیرون بر فرد تحمیل می‌شود، پرهیز می‌کنند. هر شخصی در نهایت مسئول ساختن وجود «جهان» خویش است [Harrison, 2014: 8] و همین اختیار و آزادی در ساختن وجود و جهان خویش از مهم‌ترین جذابیت‌هایی است که هنرمندان طی ده‌ها سال از طریق آثار خود آن را اشاعه دادند [Maggie, 2015: 208].

گرچه فلسفه به هماهنگی با فرهنگ رنسانس یعنی با هنر، دین، ادبیات، علوم اجتماعی و طبیعی و علم و سیاست، گرایش دارد، این ویژگی‌ها را به روشنی می‌توان در آثار سارتر مشاهده کرد. وی برجسته‌ترین نمونه اندیشمند اروپای قاره‌ای در دوره اخیر و شاید معروف‌ترین شخصیت این قرن در میان فیلسوفان و دیگران است. وی رمان‌نویس، نمایشنامه‌نویس و حتی فیلمنامه‌نویسی نامدار و فعال سیاسی و نیز فیلسوفی است که در نوشته‌هایش، عناصری از پدیدارشناسی اگزیستانسیالیسم را با هم تلفیق کرده است. اندیشه‌های اگزیستانسیالیستی او تأثیر زیادی بر خلق آثار هنری‌اش دارد.

ژان پل سارتر (Jean-Paul Charles Aymard Sartre, 1905-1980) که به اعتقاد برخی بنیان‌گذار اگزیستانسیالیسم حداقل شاخه‌الحادی یا خداناباوری آن است، مانند دیگر متفکران از افراد و فلاسفه بسیاری تأثیر گرفته است. یکی از مهم‌ترین و برجسته‌ترین فلاسفه اگزیستانسیالیسم که تأثیر زیادی نه‌تنها بر سارتر بلکه بر سایر هنرمندان جهان گذاشته است، سورن کیرکگارد (Soren Kierkegaard, 1813-1855) است. به باور عده‌ای، او از فیلسوفان بنیان‌گذار اگزیستانسیالیسم است و اگر هم در این ادعا خدشه‌ای باشد، با قاطعیت می‌توان او را بنیان‌گذار شاخه الهی آن به حساب آورد. بنا بر تقدم تاریخی وی سایر فیلسوفان این نحله به قطعیت از او الهام و تأثیرپذیرفته‌اند. یکی از این فیلسوفان می‌تواند سارتر باشد. سؤالی که در این پژوهش به دنبال پاسخی مناسب برای آن هستیم، این است که آیا در این مسیر که کیر کگارد فیلسوفی الهی به حساب می‌آید و ساتر فیلسوف و نویسنده‌ای خداناباور، آیا قرابتی بین این دو فیلسوف وجود دارد تا ادعای ما در تأثیرپذیری درست باشد؟ با بررسی آثار ادبی او می‌خواهیم به پاسخ این سؤال برسیم. بخشی از افکار سارتر در آثار دراماتیک او مانند، «مگس‌ها»[۱] «زنان تروآ»، «روسپی بزرگوار»[۲] «دست‌های آلوده»[۳] و «مرده‌های بی‌کفن و دفن»[۴] منعکس شده است. در این نوشتار سعی بر این است که با بررسی آن‌ها میزان این تأثیرپذیری یا عدم آن را تحلیل نماییم.

آنچه در ارتباط با مقایسه یا مطالعه تطبیقی میان این دو متفکر و فیلسوف قرون نوزده و بیست، در منابع فارسی نوشته شده است، بیشتر در خصوص مفاهیم مرگ، معنای زندگی، اضطراب و خدا نوشته شده و در منابع انگلیسی نیز در ارتباط با موضوع زیبایی‌شناسی نیز به همین شکل بود، یعنی هیچ کتاب، مقاله یا رساله‌ای که دال بر بررسی موضوع این مقاله یا نزدیک به آن باشد، به‌دست نیامد یا حداقل نویسندگان مقاله نیافتند. لذا به‌نظر نگارندگان، بررسی و مطالعه تطبیقی این موضوع برای اولین بار است که بدین شکل، مورد بررسی قرار می‌گیرد. ولی ما شاهد پژوهش‌ها و مقالاتی در سه زمینه بوده‌ایم:

اول: مقالاتی در باب ایده‌های اگزیستانسیالیستی سارتر و آثار هنری سایر هنرمندان مانند مقاله ژان پل سارتر و باورهای غلط در نمایشنامه آخرین نوار کراپ اثر ساموئل بکت [Asgarzadeh, 2019: 221] و مقاله «چگونگی آزادی نوع بشر ژان پل سارتر در آثار نقاشی ادوارد هاپر» [Mohammadshahi, 2020: 195].

دوم: بررسی موضوعات اگزسیتاسیتالیسم در آثار نمایشی و ادبی سارتر مانند مقاله هستی و نیستی و نمود آن در نمایش‌نامه مگس‌ها [Kaka Soltani, 2018: 101] و مقاله «بررسی و نقد چیستی و اختیار انسان از دیدگاه ژان پل سارتر» [Kalantari, 2018: 27].

سوم: بررسی و کاوش موضوعات و مسائلی به اختیار نویسنده در آثار نمایشی سارتر مانند مقاله «گفتمان خشونت در آثار نمایشی ژان پل سارتر با تأکید بر مرده‌های بی‌کفن و دفن و گوشه‌نشینان آلتونا» [Abouzar Jomhouri, 2016: 88] و مقاله «بازخوانی آراء سارتر در باب تئاتر و اخلاق: هنرمند و مخاطب به مثابه آفرینندگان ارزش‌های اخلاقی [Saeedi, 2016: 115] و مقاله «خوانش تطبیقی حضور راوی نامعتبر در رمان‌های سن عقل از ژان پل سارتر [Banifatemi, 2020: 1].

اگزیستانسیالیسم کیرکگارد

بنیان‌گذار اگزیستانسیالیسم را عموماً سورن کیرکگارد، فیلسوف و اندیشمند دانمارکی می‌دانند [Maggie, 2015: 94-208]؛ نخستین چهره مهم جنبشی که امروز به اگزیستانسیالیستی شهرت یافته است [Pamerloo, 2016: 31]. کیرکگارد فلسفه‌ای را بنیان گذاشت که در آن احساس مسئولیت انسان را در مقابل جهان هستی تعریف می‌کرد و انسان را در داشتن اختیار و انتخاب بین دو راه مختار می‌کرد؛ یعنی داشتن و نداشتن. یعنی هستی و انسان هستی‌دار را در صورتی می‌پذیرفت که هر چه بیشتر مسترد شود، هستی داشتن یعنی فرد شدن را ... گزینش آزادانه میان گزینه‌ها ... می‌دانست» [Copleston, 2016: 326].

به عقیده او فرد زنده به‌طور کلی دو راه برای انتخاب دارد (که می‌بایستی از بین آن دو یا این راه یا آن راه را برگزیند)؛ یک راه آن است که او بیشترین تلاش را کند تا فراموش کند که فردی است که وجود دارد، در این‌صورت به آدمی مضحک مبدل می‌شود. راه دیگر، آنکه می‌تواند تمامی نیروی خود را بر این واقعیت متمرکز کند که یک فرد زنده است.

کیرکگارد انسان‌ها را در ارتباطی که با هستی‌ای که دارند و جایگاهی که برای زندگی در آن انتخاب کرده‌اند به دو نوع تقسیم می‌کند:

الف- فرد هستی‌دار (هستومند) یا فرد زنده

ب- فرد غیرهستی‌دار (غیرهستومند) یا فرد غیرزنده

منظور کیرکگارد از این تقسیم‌بندی آن است که فرد زنده که همان فرد هستی‌دار محسوب می‌شود، کسانی هستند که بازیگر جهان‌اند و برای رسیدن به آزادی «فرد» شده‌اند و در عوض انسان‌هایی که غیرزنده یا غیرهستی‌دار هستند، در جهان «تماشاگرند».

به‌نظر او کسی که «هدف» دارد، برای گزینش‌های پیاپی خویش با خیل (توده، عامه) همراه نیست، در کار ساختن است؛ یعنی به زندگی خود شکل و جهت می‌دهد؛ از خود به‌در می‌آید و به هدفی روی می‌کند که با برگزیدن «این» و واپس‌زدن «آن» در جهت آن به جان می‌کوشد؛ تسلیم جبر زمانه نمی‌شود؛ به آزادی می‌اندیشد؛ مبارزه می‌کند؛ آنگاه برای به‌دست‌آوردن آن هرچه بیشتر فرد می‌شود و خود را از مرداب توده‌ها رها می‌سازد و انسان «غیرهستی‌دار» را کسی می‌داند که خود را در توده‌ها حل کرده است و با عامه و فرهنگ و تفکرات منحطش یکی شده است و هیچ کوششی برای آزادی و انتخاب انجام نمی‌دهد؛ این شخص با غرق‌شدن در روزمرگی و هم‌سطح‌شدن با باورها و فرهنگ منحط عامه سعی در فراموشی حقیقت دارد.

لیزی در نمایشنامه روسپی بزرگوار، درصدد است تا خود را در مسائل روزمره و روزمرگی غرق کند تا فراموش کند که باعث اعدام و مرگ یک سیاه‌پوست بی‌گناه گردیده است [Sartre, 2016: 11].

کگارد میدان‌داری توده‌ها را در زمینه‌ها و نشانه‌های فروافتادگی و انحطاط فرهنگی می‌داند [Naqibzadeh, 2016: 98] و خاطرنشان می‌سازد؛ این فرد غیرهستی‌دار، متأسفانه کاری بس مهم‌تر از غرق‌شدن در فرهنگ عامه و فراموشی حقیقت نمی‌کند؛ او سعی می‌کند که در مقابل واقعیت‌های تأسف بار، سکوت را پیشه خود سازد و در مورد مردم شهر آرگوس یونان در نمایشنامه مگس‌ها نوشته سارتر، کاملاً مصداق دارد. کیرکگارد که "فرد" (فرد هستی‌دار) را مفهومی می‌داند که نه‌تنها در برابر فلسفه‌هایی مانند فلسفه هگل قرار می‌گیرد، بلکه درست آن را رویاروی جمع و جمعیت و توده می‌گذارد [Naqibzadeh, 2016: 98].

از نظر «کیرکگارد » جمع و جمعیت در مقابل واقعیت‌ها نه‌تنها سکوت می‌کند و به‌اصطلاح «تماشاچی» است، بلکه بستری است برای تداوم یک جامعه عقب‌مانده و منحط با باورهای بجای‌مانده از عهد عتیق که توسط حاکمان فاسد و حیله‌گر تقویت می‌شوند، کیرکگارد در مورد این انسان‌های غیرهستی‌دار، هشدار می‌دهد [Dru, 1962: 133].

کیرکگارد فلسفه‌ای را بنیان گذاشت که در آن احساس مسئولیت انسان را در مقابل جهان هستی تعریف می‌کرده و انسان را در داشتن اختیار و انتخاب بین دو راه مختار می‌کرد، یعنی داشتن یا نداشتن. یعنی «هستی» و انسان هستی‌دار را در صورتی می‌پذیرفت که هر چه بیشتر فرد شود [Copleston, 2016: 226].

او انسان را در رابطه با هستی این‌گونه تعریف می‌کند که ما دو نوع انسان داریم، یکی انسان هستی‌دار که همان فرد زنده است و این انسان‌ها بازیگر جهان‌اند و برای رسیدن به آزادی فرد شده‌اند و دیگری انسان‌های غیرهستی‌دار هستند که تماشاگر جهان‌اند. اما منظور او از فرد هستی‌دار چه کسی می‌تواند باشد؟

به‌نظر کیرکگارد کسی که هدف دارد، با خیل (توده، عامه) همراه نیست. برای گزینش‌های پیاپی خویش در کار ساختن است [Copleston, 2016: 237]؛ یعنی به زندگی خود شکل و جهت می‌دهد، از خود بدر می‌آید و به هدفی روی می‌کند که با برگزیدن این واپس‌زدن آن، در جهت آن به جان می‌کوشد [Copleston, 2016: 238].

و او مردمی را که افسون شده‌اند، کوچک نمی‌شمارد، بلکه بر سر آن است که راهی برای رهایی آنان بیابد. زیرا به خو آمدن و فردشدن را امکانی می‌داند که به روی همگان گشوده است [Naqibzadeh, 2016: 102].

نیچه (۲۰۱۶) نیز بر مبنای خود معتقد است که کیرکگارد میدان‌داری توده‌ها را در زمینه‌ها و نشانه‌های فروافتادگی و انحطاط فرهنگی می‌داند و خاط نشان می‌سازد، این فرد غیرهستی‌دار، متأسفانه کاری بس مهم‌تر از غرق‌شدن در فرهنگ عامه و فراموشی حقیقت نمی‌کند، او سعی می‌کند که در مقابل واقعیت‌های تأسف‌بار، سکوت را پیشه خود سازد و در مورد مردم شهر آرگوس یونان در نمایشنامه مگس‌ها نوشته سارتر، کاملاً مصداق دارد. کیرکگارد که "فرد" (فرد هستی‌دار) را مفهومی می‌داند که نه‌تنها در برابر فلسفه‌هایی مانند فلسفه هگل قرار می‌گیرد، بلکه درست آن را رویاروی جمع و جمعیت و توده می‌گذارد [Naqibzadeh, 2016: 98]. به باور کیرکگارد [Dru, 1962] وقتی جامعه تهی باشد از افراد و انسان‌های هستی‌دار، در آن صورت مردم یا جامعه (انسان‌های غیرهستی‌دار) در مقابل واقعیت‌ها سکوت می‌کنند و گویی تماشاچی‌ای بیش نیستند. همین امر بستر لازم را برای عقب‌افتادگی جامعه و حتی انحطاط و در اعتقادات و باورهای عهد عتیق گرفتارماندن را فراهم می‌کند که این امر خواست حاکمان فاسد و مکار نیز هست. برای رهایی از این شرایط، نه امیدی به این انسانی غیرهستی‌دار هست و نه به حاکمانی که خواهان وضع موجودند، بلکه انسانی که در مقابل هستی احساس مسئولیت کند و او کسی است که هر چه بیشتر فرد شود و انسان هستی‌دار گردد بیشتر از انحطاط فرهنگي جامعه فاصله خواهد گرفت چراکه انسان هستی‌دار همان فرد زنده است و بازیگر جهان‌اند و برای رسیدن به آزادی فرد شده‌اند؛ اما منظور او از فرد هستی‌دار چه کسی می‌تواند باشد؟

از آنچه گذشت به‌نظر می‌آید که منظور کیرکگارد از انسان هستی‌دار کسی است که هدف دارد، با جمعیت و توده مردم همراه نیست. چنین انسانی، دائماً در میان راه‌ها دست به انتخاب و گزینش می‌زند و با این انتخاب‌هاست که به خود شکل و جهت می‌دهد: «و از خود بدر می‌آید و به هدفی روی می‌کند که با برگزیدن این، واپس زدن آن، در جهت آن به جان می‌کوشد [Copleston, 2017: 238]». به باور نیچه او خود را بر خلاف حاکمان فاسد که موافق توده‌شدن و افسون‌شدن تودها هستند، مردم افسون‌شده را کوچک نمی‌شمارد، بلکه در پی آن است که راهی برای رهایی آنان بیابد؛ چرا که وقتی توده‌ها به «فرد»شدن رو بیاورند از آن شرایط، بیرون خواهند آمد یا به عبارت دیگر «فرد»شدن راهی برای استخلاص از توده‌شدن و افسون‌شدن است.

تأثیر فلسفه هستی و اندیشه‌های کیرکگارد در آثار هنری سارتر

در آثار دراماتیک سارتر، انعکاس اندیشه‌های فلسفی اگزیستانسیالیستی کیرکگارد را شاهد هستیم. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، مقولاتی مانند حقیقت، فراموشی، سلطه باورهای همگانی، انسان هستی‌دار و غیرهستی‌دار، فردشدن و رهایی از میان‌مایگی و به آزادی‌رسیدن و گزینش دو راه و سه سپهر هستی و غیره، از جمله تأثیرات بر آثار ادبی سارتر هستند که در فرم و اشکال هنری و به‌صورت ایماژ و پدیده‌های دراماتیک در آثار دراماتیک و ادبی و فیلمنامه‌های سارتر به‌صورت ماهرانه و خلاقانه و جذاب انعکاس یافته است. او این پدیده‌ها را در قالب حوادث، داستان‌ها و ماجراهای جذاب تصویری، ایده‌های تجریدی و انتزاعی اگزیستانسیالیسم در تار و پود خود چنان تنیده و اجرا کرده است که شخصیت‌های خلق‌شده آن، گویی که در زندگی طبیعی خود و به‌طور کاملاً واقعی بسر می‌برند، از میان آثار نمایشی سارتر نمایشنامه «مگس‌ها» که اثری است تاریخی و اقتباس از نمایشنامه‌نویس یونانی بنام اوری پید خلق شده است و نمایشنامه «روسپی بزرگوار» که جامعه معاصر آمریکا را

موضوع اثر خود قرار داده است و دست‌های آلوده که ماجراها و قصد آن مربوط به جنگ جهانی دوم و جنبش مقاومت فرانسه است، بیشترین تأثیر از اندیشه‌های فلسفی کیرکگارد را پذیرفته است.

میان‌مایه‌گی یا باورهای عامه در آثار سارتر

به باور کیرکگارد، انسان استعداد غریبی برای خود فریبی و فرار از اصالت دارد. عموماً آدمیان استعداد خودفریبی دارند، یعنی تصویری از خود بسازند و ماسکی بر خود بزند تا او را به زندگی اجتماعی گره بزند و دچار میان‌مایه‌گی می‌گردد. اینجاست که پای میان‌مایه‌گی در اگزیستانسیالیسم وسط کشیده می‌شود و سارتر نیز در نشر دیدگاهش بر آن تاکید دارد.

مصداق این دو مقوله اگزیستانسیالیستی را می‌توان در دو نمایشنامه «مگس‌ها» و «دست‌های آلوده» ساتر یافت. بهترین مصداق فرد زنده و هستی‌دار و فرد غیرهستی‌دار و میان‌مایه را به‌عنوان موضوع محوری داستان‌ها انتخاب کرده است. در نمایش «مگس‌ها» شخصیت اصلی و محوری بنام «اورست» و در نمایشنامه «دست‌های آلوده» بنام «هوگو» را آفریده است که آن دو، نمونه فروهستی‌دار یا زنده به حساب می‌آیند و مصداق مردم غیرهستی‌دار و میان‌مایه، مردم شهر آرگوس در نمایشنامه «مگس‌ها» و اعضای حزب، مانند «اولگا و هوده» و دیگران در نمایشنامه «دست‌های آلوده». شخصیت اصلی آن که بنام هوگو در ابتدا میان‌مایگی و جمع و جمعیت و توده یا به‌عبارتی حزب را انتخاب کرده بود ولی نه‌تنها به رستگاری نمی‌رسد، بلکه با رسیدن به فردیت و انسان هستی‌دار به آزادی می‌رسد یا در نمایشنامه «مگس‌ها»، ما شاهد دو اندیشه از «هستی» هستیم: یکی افراد غیر«هستی‌دار» که همان مردم آرگوس هستند که غرق در روزمرگی و باورهای منحط و ارتجاعی و خرافاتی هستند که توسط ژوپیتر بر آنان تحمیل شده و دیکته می‌شود تا پایه‌های حکومت فرمانروایی قاتل و غاصب و ظالم شهر همچنان محکم و پایدار بماند و دیگری فرد هستی‌دار، همان شاهزاده، پسر شاه مقتول بنام اورست که برای انتقام و رهایی مردم از میان‌مایگی، پا به شهر آرگوس گذاشته است. او به‌همراه خواهرش، در برابر ژوپیتر و حاکم قاتل می‌ایستند و به افشای میان‌مایگی توسط حاکمان می‌پردازند. آنان نه‌تنها تابع و تسلیم باورهای عامه و توده که از طرف فرمانروا و ژوپیتر ترویج می‌گردند، نمی‌شوند بلکه از وجود او به‌عنوان یک تهدید از طرف فرمانروا و ژوپیتر استقبال می‌شود؛ چرا که او به آزادی خود واقف است و چون به همراه خواهرش زیر بار این تفکرات نمی‌روند و خود را از جماعت میان‌مایه جدا می‌کنند. به همین دلیل از نظر ژوپیتر «خدای مرگ و مگس‌ها»، مورد هجوم قرار می‌گیرند، نام او اورست است.

او که پسر آگاممنون فرمانروای مقتول است، به همراه خواهرش از این شرایط حاکم بر شهر آرگوس (که ملکه آن شهر مادرشان است و فرمانروای آن قاتل پدر)، شدیداً بیزارند و بیزاری آنان نه از توده و میان‌مایگان و مردم شهر، بلکه با میان‌مایگی آنان است و مهمتر از همه در جستجوی راهی برای برای فهمیدن حقیقت بین مردم آرگوس حاکم است. سکوت همان سکوتی است که کیرکگارد برای فرد غیرهستی‌دار برمی‌شمرد و از آن برای فراموشی و سرپوش‌گذاشتن فجایع و وقایع و حقیقت به‌کار می‌برد.

در نمایشنامه روسپی بزرگوار هم نقش باورهای عامه و توده، خطری برای فراموشی حقیقت معرفی شده است. در این نمایشنامه به زیبایی و با مهارت و دقت نظریات مشابه نظریات کیرکگارد در مورد عواقب و فجایع و خطراتی که سلطه باورهای همگانی و تفکرات عامه می‌تواند در جامعه رخ دهد و موجب سوءاستفاده صاحبان قدرت قرار گیرند به رشته تحریر در آمده است. جالب است که در این نمایشنامه همانند نظر کیرکگارد که نقش

روزنامه‌ها را در هدایت و رهبری باورهای عامه مهم و اساسی می‌داند. شخصیت روسپی بزرگوار هم از آن یاد می‌کند و از بازشدن پای روزنامه‌ها به منزلش می‌هراسد و شاهد تبلیغات گسترده روزنامه‌ها علیه شخصیت سیاهی است که بی‌گناه است ولی آنان او را قاتل و متجاوز معرفی می‌کنند و مردم را تحریک کرده و برای دستگیری‌اش به خیابان‌ها روانه کرده‌اند.

گزینش

تأثیر دیگر نظریات کیرکگارد در آثار سارتر، موضوع انتخاب و گزینش است، فردشدن و خود را از دیگران جداکردن دو راه پیش پای هر کسی قرار می‌دهد که یا باید این را انتخاب کند یا آن را. نیچه هم بمانند کیرکگارد از دو انتخاب نام می‌برد و دو راه پیش پای آنها می‌گذارد، یکی از انسان‌هایی نام می‌برد که «جان‌های آزاد» یا «روح آزاد» می‌نامدش (همان فرد زنده، فرد هستی‌دار) «... که به چشم نقد به سنت‌های فرهنگی‌شان می‌نگرند...» [Pamerloo, 2016: 40] و در تقابل با گله یا فرهنگ گله که فرهنگ بردگی می‌نامد [Pamerloo, 2016: 40]. نیچه حق انتخاب و گزینش را در این دو راه، حق هر انسانی می‌داند و هایدگر در این مورد، انسان اصیل و غیراصیل را مثال می‌زند که می‌بایستی بین این دو یکی را گزینش و انتخاب کنند، سارتر معتقد است که من موجودی مختار و آزاد خواهم بود و حق دارم که هستی وجود خود را به نسبتی تبدیل کنم [Lafrage, 1978: 51] و دو راه وجود دارد که من می‌توانم به‌واسطه‌شان منکر شرایطی بشوم که موجب اضطراب می‌شوند. یکی انکار اختیار و آزادی که سراپا به شیئی بدل شوم [Lafrage, 1978: 51] و دومی به آزادی و رهایی بیندیشم.

سارتر هم نسبت به هستی خود، بودن را دو نوع می‌داند. الف- بودن به خودی خود؛ ب- بودن برای خود [Naqibzadeh, 2016: 263] که اولی را رویارویی دومی می‌داند. چرا که بودن برای خود را امکان می‌داند و در زمان می‌داند ولی بودن به خودی خود را بی‌هیچ امکانی و به هیچ زمانی می‌داند [Naqibzadeh, 2016: 263].

کیرکگارد برای هستی سه سپهر معرفی می‌کند.

سپهر اول: سپهر جسمانی یا زیباشناسی، یعنی پراکندن فرد هستی‌دار در ساحت حس؛

سپهر دوم: سپهر اخلاقی، یعنی پایبندی به قانون و قواعد اخلاقی؛

سپهر سوم: سپهر دینی، یعنی جهش ایمانی.

در مورد سپهر حسی اما کیرکگارد در سال ۱۸۳۶، زمانی که بینشی از دژ آگاهی (cynicism؛ مکتب کلبیون) پیدا کرده بود. وسوسه خودکشی به او دست داد که این مرحله از زندگی شخصی او را می‌توان مشابه مرحله حسی دانست [Copleston, 2016: 329].

در مورد سپهر اخلاقی: اما در ژوئن همان سال، تحول اخلاقی در او پدید آمد که پیرو اصول اخلاقی شد. در سال ۱۸۴۳ کتاب «این» یا «آن» را منتشر کرد [Copleston, 2016: 329].

و بعد از فوت پدر در سال ۱۸۴۸ یک شهود دینی به او دست داد و حال او را دگرگون کرد و او را به تبلیغ مستقیم این نظریه پرداخت و با تمام قوا کلیسا را زیر سؤال برد. او می‌گفت: «نمایندگان رسمی (کلیسا) آن،

مسیحیت را آبکی کرده، مسیحیت آخته کلیسای رسمی باید بداند و اقرار کند که ربطی به مسیحیت ندارد.» [Copleston, 2016: 330]

سپهر حسی یا زیباشناختی

مرحله‌ای از زندگی انسان یا انتخاب انسان‌هایی برای زندگی است که برای یک زندگی گوسفند وار، یک زندگی روزمره و تکراری و بدون هدف و اندیشه و آلوده به خرافات و غرق در منجلاب فساد و تباهی و فراموش و خاموشی در برابر اعمال حاکمان و سقوط ارزش‌های انسانی و غرق در لذت و خوش‌گذرانی را انتخاب کند.

کسی که در مرحله زیبایی‌شناختی قرار دارد، اولاً زندگی او هدف و محور مشخصی دارد که فرد تماماً خود را وقف آن کرده است که این هدف محوری می‌تواند قدرت یا کسب شهرت و پول یا سرگرمی‌هایی باشد که او را به خود مشغول کرده است. چنین افرادی از دایره شخصی خود بیرون نمی‌آیند و معطوف به مسائل خودشانند. یکی از نکات مهم در این مرحله این است که برای فرد، نوعی تکرار در کار است؛ یعنی برای آنچه که شخص می‌خواهد به‌دست آورد نوعی تکرار در کار است در مورد هر کدام ثروت، قدرت، شهرت و حتی پرورش‌دادن عقل و هوش، به یک معنا حد یقفی وجود ندارد. به همین خاطر یکی از مولفه‌های زندگی زیبایی‌شناختی، نوعی کسالت و تکرار ملال‌انگیز است. کسالت و ملال نیز نوعی ناامیدی و یاس را به همراه خواهند داشت.

انسان در این مرحله، تشنه بیکرانه است، اما این بیکرانگی ناپسند که چیزی نیست جز بی‌دروپیکری آنچه ذوقش به پیشواز هر تجربه حسی و عاطفی می‌دود و از هر چیزی که میدان گزینش او را تنگ کند، بیزار است و هرگز هیچ شکلی به زندگانی خود نمی‌دهد یا شکل زندگی او همین بی‌شکلی است [Copleston, 2016: 333] و به‌عبارتی انسان در بند لحظه‌بودن، رهایی از هر قید و بند، قاعده و قانون است [Naqibzadeh, 2016: 107] و به‌همین دلیل گرفتار ناامیدی می‌شود. کیرکگارد این مرحله را حاصل عملکرد انسان‌هایی بر می‌شمرد که نخواستند فرد شوند و به آزادی برسند و چشمانشان به حقیقت روشن شود، پس خود را پشت دیوار بتنی روزمرگی، پنهان می‌کنند و در باتلاق میان‌مایگان و خیل و باورهای منحط آنان غرق می‌شوند. او معتقد است که انسان وقتی نخواهد فرد شود و بقولی همرنگ جماعت شود و بخواهد جزیی از یک کل باشد، این فرد بی‌مسئولیت می‌شود [Copleston, 2016: 331]. در این مرحله انسان هیچ راه نجاتی را روبروی خود نمی‌بیند و ناامیدی چهره غالب اوقات زندگی‌اش خواهد بود.

کیرکگارد برخلاف هگل اعتقاد به وجود سنتزی ندارد. انسان در شرایط جسمانی با دو گزینه روبرو است: یا می‌خواهد در ساحت جسمانی بماند که به آن آنتی‌تز می‌گویند یا می‌باید با عمل گزینش به ساحت سپسین فرارود (به مرحله اخلاقی) یعنی تز و به‌عبارتی گزینش این یا آن [Copleston, 2016: 333]. این دو نگرش و دو شیوه زندگانی چون نهاده (تز) و وانهاده (آنتی‌تز) رؤیارو و در تضاد با یکدیگرند [Naqibzadeh, 2016: 108].

کیرکگارد برخلاف هگل اعتقاد به وجود سنتزی ندارد، بلکه به خودآیینی و اتونومی باور دارد (تفرد، تنهایی و خودآیینی) و در نقد بر هگل معتقد است که فرد مستحیل در جمع شده است و آن‌قدر رابطه میان سوژه و ابژه و برهم‌کنش آنها و رابطه دیالکتیکی‌شان قوی است که جایی برای سوژه و تعیین و تقررشان بر جای نگذاشته است. به عبارتی دیگر به باور هگل، در تاریخ همیشه با نزاع تز و آنتی‌تز مواجه هستیم و تقابل این دو سنتز را حاصل می‌کند که در مرحله بعد این فرآیند، سنتز به‌عنوان تز با آنتی‌تز خود در تضاد قرار خواهد گرفت و همیشه هم این هست و هم آن؛ یعنی همیشه باید دو حقیقت بنام تز و آنتی‌تز باشند. اما کیرکگارد چنین نگاهی

ندارد؛ بلکه او معتقد به این یا آن است. مثلاً انسان در شرایط جسمانی با دو گزینه روبرو است. یا می‌خواهد در ساحت جسمانی بماند که به آن آنتی‌تز می‌گویند، یا باید اقدام به گزینش کند و به ساحت بعدی فرارود (به مرحله اخلاقی) یعنی تز و به‌عبارتی گزینش این یا آن، این دو نگرش و دو شیوه زندگانی چون نهاده (تز) و وانهاده (آنتی‌تز) رؤیارو و در تضاد با یکدیگرند [Naqibzadeh, 2016: 108]؛ در حالی که در دیدگاه هگلی، این دو در کنار هم هستند و همراه همدیگرند. به‌نظر کیرکگارد انسان‌ها اگر در مرحله حسی توقف کنند، مجبورند که در منجلاب فراموشی دست و پا بزنند و چون راهی به‌جایی نمی‌برند، دچار ناامیدی می‌شوند.

در نمایشنامه جهنم، مگس‌ها و دست‌های آلوده و سایر آثار هنری سارتر، شخصیت‌های زیادی را خلق کرده است که با فراموشی حقیقت و در جازدن در مرحله سپهر حسی یا استه‌تیک، خود را با مسائل روزمره و به قول سارتر «روزمره‌گی» سرگرم می‌کنند و شهامت و جرأت ای نرا ندارند که پا در راه انتخاب بین تز، آنتی‌تز، بگذارند و بخواهند از یک مرحله به مرحله بالاتری صعود کنند. کیرکگارد، خود شوق و راهنمایی برای بشریت بود تا بتوانند (انسان‌ها) به آزادی خود در جهان هستی به سر ببرند و بدانند زمانی موفق می‌شوند که جهان خود را بسازند که فرد بشوند؛ یعنی انسان هستی‌دار شوند، یا به عبارتی به قول کیرکگارد، انسان تماشاگر نباشد؛ بازیگر باشد و برای رسیدن به هدفش تلاش کند؛ یعنی بداند که می‌تواند زندگی خود را بسازد، منتظر نشود که دیگران درباره سرنوشت او تصمیم بگیرند، مطلبی که در اکثر آثار سارتر مخصوصاً در نمایشنامه دست‌های آلوده، توسط شخصیت‌های نمایشنامه به وضوح به تحریر در آمده است.

اگر انسان غیرهستی‌دار باشی تماشاگر هستی که دیگران برای زندگی تو و حضورت در جهان برنامه‌ریزی کرده‌اند، مانند فردی از گله می‌شوی. بدون اختیار، مجبوری هر باور اجتماعی و هر دروغ و تظاهر و مراسم و نمایشی را بپذیری و همراه شوی و برای فراموشی، خود را در روزمره‌گی غرق کنی و در مرحله استه‌تیک بمانی و در جا بزنی و با احساس گناه و دلهره آن، یک زندگی بی‌هدف و ناامیدکننده‌ای را سپری کنی و رنج بکشی. در نمایشنامه مگس‌ها، مردم آرگوس نمونه بارز انسان‌های غیرهستی‌دار هستند که نمی‌خواهند از مرحله حسی (استه‌تیک) پا فراتر بگذارند و لذا ژوپیتر و فرمانروای ظالم و ستمگرش آنان را در غلطیدن به روزمرگی و فراموشی نه‌تنها تشویق می‌کنند بلکه با دروغ و تظاهر و باورهای پوچ و خرافاتی، آنان را در دلهره و ترس و احساس گناه نگه می‌دارند تا به اهداف سرکوبگرانه و چپاول و غارت و جنایات خود پوششی بدهند.

سپهر اخلاقی

انسان هستی‌دار، در مرحله حسانی است (زیباشناختی) در راهی قدم می‌نهد که دو گزینه پیش روی اوست. یا باید در مرحله استه‌تیک بماند یا به مرحله اخلاقی صعود کند. در مرحله اخلاقی، فرد هستی‌دار به معیارهای معین اخلاقی، تکلیف‌های اخلاقی گردن می‌نهد و برای نمونه سقراط را که به احترام قانون حتی مرگ را پذیرفت مثال می‌زند. یا مورد دیگر پایبندی به مسائل زناشویی در زندگی خانوادگی می‌داند که آن را یک نهاد اخلاقی به شمار می‌آورد [Copleston, 2016: 232].

اخلاقی که او مطرح می‌کند، معطوف به دیگری است و خود را وقف قواعدی چند می‌کند. به همین خاطر در آن علی‌رغم انتخاب آزادانه، تعهد هم وجود دارد. تعهدی آزادانه اختیار شده است. در ازدواج، زن و مرد به همدیگر تعهد می‌دهند و آزادانه تعهد داده‌اند و به آن ملتزم هستند. ب در این مرحله برخلاف مرحله زیبایي شناسي یا حساني که فاقد تعهد است، ازدواج زن و مرد از سر رابطه عاشقانه نیست بلکه از سر وظیفه و تعهدي است که به همدیگر دارند. یعني زن و شوهر صرفا بخاطر میثاقي که با هم بسته اند به همدیگر وفادار هستند.

کیرکگارد، مرحله سپهر اخلاقی را برای دستیابی به فضیلت کافی نمی‌داند. او معتقد است در این مرحله فرد هستی‌دار باز هم دو راه در پیش دارد. آنتی‌تز که همان مرحله اخلاقی که حاصلش ناامیدی است و انسان از جرم و گناه خود مطلع است. در نتیجه رنج خواهد کشید و دیگری تز که همان صدور به مرحله سوم، یعنی سپهر دینی است.

به عبارت دیگر، کسی که تلاش می‌کند که خود را سازگار بکند با با برخي اصول و قواعد اخلاقي انتخاب شده انتخاب‌شده، این امر به مرور موجب دلزدگی می‌شود، زیرا تفرد انسان را نفی می‌کند. یا نهایتاً انسان باید خودش را با جامعه و اصول و قواعدی تنظیم بکند؛ یعنی نقش طفیلی یا فرعی را بازی کند تا اینکه تفرد و فردیت خود را داشته باشد.

انعکاس این نظریه را در نمایشنامه جهنم سارتر می‌بینیم که شخصیت‌های نمایشی که به گناه خود واقف شده‌اند و مدام اظهار پشیمانی می‌کنند و در رنج و عذابند.

در نمایشنامه مگس‌ها، مدام اظهار ندامت و گناه می‌کنند و در مصیبت اعمال خود در رنج و پشیمانی بوده‌اند یا در نمایش دست‌های آلوده، شخصیت هوگو با یادآوری جنایت خود، تصویر گذشته خود در عذاب است.

بمانند شخصیت استل که جلوی چشم همسرش، سنگ بزرگی را به پاهای فرزندش می‌بندد و علی‌رغم اینکه همسرش به پایش افتاده بود و التماس می‌کرد، بچه را داخل رودخانه می‌اندازد و جلوی چشمان آن دو، بچه در آب خفه می‌شود و حالا پشیمان است و اظهار ندامت می‌کند و زجر می‌کشد [Sartre, 2016: 38] و گارسن شخصیت دیگر نمایشنامه جهنم یا دوزخ علت اینکه به برزخ افتاده را این می‌داند که باعث آزار و اذیت زنش شده بود و پنج سال تمام او را عذاب می‌داد و به همین دلیل اظهار پشیمانی و ندامت می‌کند و می‌گوید: «اگر شرم نبودم اینجا چه می‌کردم؟ [Sartre, 2016: 35] گارسن سعی در توجیح اعمال غیراخلاقی‌اش دارد ولی سعی می‌کند تا با فراموشی از حقیقت فرار کند ولی این موضوع از چشم انیس شخصیت دیگر نمایشنامه مخفی نیست؛ چرا که به او گوشزد می‌کند که «(گارسن) به این علت برای خودت دلیل می‌آوری که می‌ترسی تمام کارهای غیراخلاقیت معلوم بشه» [Sartre, 2016: 35]

در نمایشنامه مگس‌ها مدام اظهار ندامت و گناه می‌کنند و در مصیبت اعمال خود در رنج و پشیمانی بوده‌اند چنانچه ما در سرتاسر نمایشنامه شاهد تحقق این موضوع هستیم، ژوپیتر خدای مرگ و مگس‌ها، طراح این فضاست و پسر آگاممنون زمانی می‌تواند انتقام پدرش را بگیرد که بتواند مردم را از این فضای یأس‌آور و ترس‌آور و ابراز پشیمانی و فراموشی نجات دهد.

در نمایش دست‌های آلوده، شخصیت هوگو با یادآوری جنایت خود و تصویر گذشته خود، در عذاب است و این موضوع را با الگا هم‌حزبی سابقش به بحث می‌گذارد و در مورد جنایت‌هایش اظهار پشیمانی می‌کند و حتی می‌گوید: «من حالا از خودم خجالت می‌کشم»

ولی الگا به هم‌حزبی او پیشنهاد می‌دهد که آن موضوع را فراموش کند و به کارش ادامه دهد؛ ولی او می‌گوید: نوزده سال است که پی به حقیقت زندگی و اعمال خود برده است، دیگر نمی‌خواهد ادامه بدهد و بنابراین تمام زندگی و مدتی را که با حزب کار می‌کرده، زیر سئوال می‌برد و چون فریب خورده، از آن پشیمان است و بخاطر اشتباهات خود زجر می‌کشد و اظهار ندامت می‌کند [Sartre, 2016: 17].

سپهر دینی

کیرکگارد معتقد است که ایمان برترین شور آدمی است و برای دستیابی به سپهر دینی، تنها با یک جهش ممکن می‌گردد [Naqibzadeh, 2016: 110-111].

کیرکگارد معتقد است که دو گام در این مرحله وجود دارد؛ گام اول اینکه تمام اهداف موقتی و عجالی است و گام دوم هم یعنی رابطه فرد با آن امر ابدی است. اگر این اتفاق بیفتد، فرد، پای در مرحله دینی گذاشته است. ایمان غیرعقلانی است و دقیقاً از آنجایی که عقل و اندیشه متوقف می‌شود، ایمان از آنجا آغاز می‌گردد. تعقل فرد متوقف می‌شود و تفرد فرد از طریق شورمندی و عدم تیقن ظهور و بروز پیدا می‌کند و ایمان‌ورزی آغاز می‌شود. «ایمان برترین شور آدمی است و برای دستیابی به سپهر دینی، تنها با یک جهش ممکن می‌گردد [Naqibzadeh, 2016: 110-111]».

تعریف ایمان از نگاه او این است: یعنی ذات با پیوستن خود به خویشتن و با خواست خودبودن [Copleston, 2016: 334]. کیرکگار در کتاب ترس و لرز اندیشه خود را درباره ایمان به‌واسطه تعبیری از داستان انجیلی ابراهیم باز می‌گوید و در مورد ایمان مثال می‌زند: «اگر کسی غرق در مسیحیت است با تصور راستینی برگرفته از خدا به کلیسای راستین رود و نمازگزارد، اما با روحی دروغین نماز گزارد و کسی دیگر که در میان اجتماعی بت‌پرست زندگی می‌کند، با جملگی شور نامتناهی نماز گزارد. در حالی که چشمانش به سیمای بتی دوخته است. حقیقت نزد کدام است؟» [Pamerloo, 2016: 36]. ایمان از نظر کیرکگارد، مقوله‌ای است خواستنی و دشوار که باید آن را اراده کرد و آن را به‌دست آورد و با آن زیست و بلکه تبدیل به تمام زندگی فرد بشود. امری کاملاً چالشی است که شخص به‌وسیله آن تنهایی را با آن می‌گذراند. بر این اساس باید گفت که از نظر وی، ایمان حقیقتی ذهنی یا انفسی است و به عبارت دقیق‌تر حقیقتی سابجکتیو است و از بیرن به‌دست نمی‌آید، بلکه از درون فرد می‌جوشد و سر بر می‌آورد. از دیگر مولفه‌های ایمان در دیدگاه او عدم ایقان، عدم ثبات و نوعی ابهام از مقتضیات ایمان ورزی است. همان‌طور که ذکر شد با اشاره به داستان ابراهیم می‌خواهد ایمان را بر آن رویداد پایه‌ریزی کند.

البته نقش مهم اندیشه کیرکگارد در سپهر دینی و سایر سپهرها را در هنر ادبیات و سینمای جهان به موقع بررسی خواهیم کرد ولی در حال حاضر به ادامه بحث پیرامون توضیح سپهر دینی کیرکگارد می‌پردازیم.

کیرکگارد در کتاب ترس و لرز، اندیشه خود را درباره ایمان به واسطه تعبیری از داستان انجیلی ابراهیم بازمی‌گوید و در مورد ایمان مثال می‌زند. از نظر او، جهش ایمانی مثل شیرجه‌زدن در استخر از روی تخته شیرجه در شب تاریک که شما نمی‌دانید استخر پر از آب است یا خالی، است. اگر شما با این اوصاف در داخل استخر بپرید با تمام ملاحظات به معنای کیرکگارد ی، شما به وجه ابدی گشوده بودید؛ یعنی در موقعیت ایمانی قرار دارید، ولی اگر تردید کردید و نپریدید که مقتضای عقل نیز هست، در آن صورت از موقعیت ایمانی خارج شده‌اید. کیرکگارد در ترس و لرز این را به زیبایی به تصویر کشیده است [Pamerloo, 2016: 36]. از وقتی که در عالم رؤیا به ابراهیم گفتند که فرزندت را باید قربانی بکنید، ابراهیم گشوده بود نسبت به حقیقت ابدی؛ یعنی این یک امر محال یا خردستیزانه‌ای که نباید به آن یک ذره فکر کرد اما او سه روز طول کشید و با خود کلنجار می‌رود تا کارد را بر گلوی فرزندش بنهد، این کشمکش‌ها و زیر و زبرهای وجودی ژرف او به این معنا احوال ایمانی است. ایمان از منظر او با ایمان سنتی تفاوت دارد. ایمان او از جنس باور یا به تعبیر معرفت شناسان

ایمان گزاره‌اي نیست بلکه ایمان از سنخ وجودی است و شخص در آن گشوده است نسبت به حقیقت ابدی و دچار قبض و بسط مي‌گردد. جهش ایمانی کیرکگارد متضمن همین احوال از سر گذراندن است. سخن در مورد گشوده‌بودن نسبت به حقیقت ابدی است. ایمان از نظر کیرکگارد مقوله‌ای است خواستنی و دشوار که باید آن را اراده کرد و آن را به‌دست آورد و با آن زیست و بلکه تبدیل به تمام زندگی فرد بشود. امری کاملاً چالشی است که شخص به وسیله آن، تنهایی را با آن می‌گذراند و تفرد فقط با آن حاصل می‌گردد. بر این اساس، باید گفت از نظر وی، ایمان حقیقتی انفسی است و به عبارت دقیق‌تر حقیقتی سابجکتیو است و از بیرون به‌دست نمی‌آید، بلکه از درون فرد می‌جوشد و سر بر می‌آورد. از دیگر مولفه‌های ایمان در دیدگاه او عدم ایقان، عدم ثبات و نوعی ابهام از مقتضیات ایمان‌ورزی است. همان‌طور که ذکر شد با اشاره به داستان ابراهیم، می‌خواهد ایمان را بر آن رویداد پایه‌ریزی کند.

کیرکگارد معتقد است: مهم‌ترین فعالیت انسان تصمیم‌گیری است. ما با گزینش‌های خود، زندگی‌مان را می‌آفرینیم و خودمان می‌شویم، اینها برای کیرکگارد واجد مفاهیم ضمنی دینی بود و برای او که به سنت اساسی مسیحیت پروتستان اعتقاد داشت، مهم‌ترین امر رابطه روح فرد با خدا بود [Maggie, 2015: 209] و آن از طریق ایمان میسر بود. کیرکگارد، ایمان را برترین شور آدمی می‌داند، ایمان یک جهش است، یک ماجرا تا بتوان به خدا نزدیک شد، اما چگونه با خدا ارتباط برقرار کرد؟ برای ارتباط با خدا و برای جهش به سپهر دینی، ابتدا تصمیم و گزینش خود فرد مهم است و دوم فیض و لطف خداوند که می‌بایستی شامل حال فرد هم بشود [Naqibzadeh, 2016: 11] و او معتقد است، ایمان بی‌واسطه اندیشه است. اما این ارتباط از طریق ایمان چگونه انجام می‌شود.

شور و مکنونیت

ایمان کیرکگارد با ایمان کلیسا متفاوت است. او منتقد شدید کلیسایی است که دارای اعمال و مناسک است. چون در آن صورت ایمان یک امر شسته و رفته می‌شود و او ایمان پاپ‌ها و کشیشان را نمایشی و تظاهر و پوشالی و جیره‌خوار حاکمان ظالم می‌داند [Naqibzadeh, 2016: 94].

به‌نظر نیچه جهان کنونی ما به خاطر این ناتوان است که از شور (Passion) بی‌بهره است. ممکن است البته گاهی دچار شور و احساس شود، اما گذرا و موقتی و سریع به حالت قبل برمی‌گردد [Naqibzadeh, 2016: 89]. کیرکگارد معتقد است که ایمان یک امر فردی است که در وجود فرد شکل می‌گیرد، همان‌طور که دیدیم همراه با عدم تقین، خطرپذیری و شورمندی فرد همراه است و این شور معیار نیروی آدمی است و به‌نظر او امروز به این معنا باید تجارب ایمانی خود را برکشیم.

شور، معیار نیروی آدمی است. انسان در عصری که ما زندگی می‌کنیم از آن رو ناتوان است که از شور بی‌بهره است [Naqibzadeh, 2016: 94]. اگر گاهی (آن هم به گونه‌ای گذرا)، دستخوش احساس می‌شود، ولی بزودی، بی‌درنگ با زیرکی به حالت آرام خود بازمی‌گردد [Naqibzadeh, 2016: 89] و اما باورهای بخصوصی، معنای زندگی‌مان را بیش از سایر باورهایمان تحت تأثیر قرار می‌دهند. وقتی این باورها در مجموعه حسی از معنا را ایجاد می‌کنند، کیرکگارد تأثیر آن‌ها را بر ما مکنونیت (Inwardness) می‌گوید [Pamerloo, 2016: 34].

از نظر کیرکگارد، حقیقت تنها از طریق اجرای پرشورترین مکنونیت به‌دست می‌آید [Pamerloo, 2016: 34]. کیرکگارد، الگوی خود را در سپهر دینی، حضرت ابراهیم می‌داند که نه بر منافع خود توجه کرد و نه به مسئله اخلاقی و علاقه پدر و فرزندی اعتنا کرد و نه از نظر منطقی بلکه فقط با ایمان بخود دستور را اجرا کرد.

شور در آثار نمایشی سارتر

در نمایشنامه روسپی بزرگوار لیزی شخصیت این نمایش که ابتدا برای اجرای عدالت، بیتابی می‌کرد، حاضر بود برای بی‌گناهی سیاه در دادگاه به نفع سیاه شهادت بدهد و این شور و هیجان چنان سرکش بود که به هیچ وجه حاضر نبود وجدان خود را زیر پا بگذارد و این شور و احساس ایجادشده باعث می‌شد که قاتل حقیقی که برادرزاده سارتر بود به‌عنوان متهم در دادگاه محاکمه شود و تهمت غیرعادلانه به سیاه منتفی شود؛ ولی اقدامات سناتو و پسرش که به محل زندگی او وارد شدند، او را اغوا کردند. با دادن وعده‌های توخالی وسوسه‌انگیز، ذهن او را از شور ایجادشده تهی کردند و چشمانش را بروی حقیقت بستند و او را به فراموشی عدالت ترغیب کردند و تسلیم خواسته‌های ناحق خود کردند و از تصمیم خود برای دفاع از سیاه در دادگاه، نه‌تنها منصرف شد، بلکه به شهادت علیه سیاه اقدام کرد و کیرکگارد از این شور، به‌عنوان شور زودگذر نام برده است و نمونه دیگر آن را در نمایشنامه «مگس‌ها» سارتر می‌توانیم مشاهده کنیم. در نمایشنامه مگس‌ها، دختر آگاممنون که پدرش به‌دست فرمانروا با همدستی مادرش کشته شده است، شور و شوق انتقام در او چنان قوی است که به تنهایی و مقابل پادشاه ستمگر آرگوس می‌ایستد و شور مکنونیت او اقدامی علنی دارد و با نافرمانی از دستورات فرمانروا درصدد مبارزه و گرفتن انتقام برمی‌آید. اورست برادرش هم که برای انتقام به آرگوس آمده نمونه یک شور مکنونیت واقعی است. او که ابتدا به‌صورت ناشناس وارد شهر می‌شود، به خواهرش می‌پیوندد و بالاخره اورست می‌تواند انتقام را از فرمانروا و مادرش که در قتل پدرش شریک بوده بگیرد و برای نجات مردم از دست ژوپیتر (خدای مرگ و مگس‌ها) اقدام می‌کند، ولی خواهرش بعد از مرگ مادرش دچار پشیمانی می‌شود و با صحبت‌های اغواگرانه ژوپیتر، دچار ترس و سستی می‌گردد و شور او (بقول کیرکگارد) دوام نمی‌آورد و تسلیم وسوسه‌های ژوپیتر می‌گردد و از عبور به مرحله بعدی عاجز می‌ماند و به گله انسان‌های خرافاتی و عامه و خیل بی‌خبران می‌پیوندد و از ادامه مبارزه علیه ژوپیتر بازمی‌ماند. نمونه واقعی را اورست برادر او دارد که تا به آخر تسلیم وسوسه‌های ژوپیتر نمی‌شود، حتی مقام فرمانروایی را از او نمی‌پذیرد و به افشاگری علیه او تا آخرین نفس مبارزه می‌کند و به آزادی می‌رسد. همان شور و مکنونیتی که خود کیرکگارد ادعا می‌کرد که دست یافته است [Naqibzadeh, 2016: 114].

کیرکگارد و کلیسا

کیرکگارد انتقادهای تند و شدیدی بر کلیسا و روحانیون آن زمان داشت [Naqibzadeh, 2016: 94]. او معتقد بود که در مورد احکام دینی، این نیست که چه گفته می‌شود، بلکه این است که چگونه گفته می‌شود.

کیرکگارد که کلیسای زمان خود و کشیشان و پاپ‌های آنان را به شدت از مسیحیت واقعی دور می‌دانست و آنان را جیره‌خوار حکومت‌های ظالم و ستمگر زمانه می‌دانست، معتقد بود که اعمال نیایشی آنان، نمایشی و تظاهر و پوشالی بوده و عملکرد آنان را در جهت کتمان حقیقت و دین حقیقی می‌دانست و می‌گفت: «... سخن که به خودی خود حقیقت است. می‌تواند آنگاه که بر زبان کسی رانده شود که چنین، چنان است، ناحقیقت گردد [Friedman, 1937: 116].

سارتر، این نظر او را در اثر خود ر(وسپی بزرگوار) به زیبایی به تصویر کشیده است. لیزی حقیقت را تبرئه و بی‌گناهی سیاه عنوان می‌کرد. پس از برخورد با سناتور و شنیدن مباحثات و دلایل و صحبت‌های گمراه‌کننده و مسخ‌کننده سناتور که با مهارت توانست حقیقت را ناحقیقت معرفی کند، لیزی را وا می‌دارد که دیدگاه خود را از ماجراهای حقیقی و مسائل آن تغییر دهد.

در یکی از فیلم‌های سه‌گانه ایگمار برگمن به نام نور زمستانی، تصاویری از کلیسا و فردی که به نیاز به آن پناه می‌برند را خلق کرده است که نشان می‌دهد مراسم و دعاها بیشتر فرمایشی و سرد و بی‌روح و حاکی از عدم امید برای همه مردم و هم کشیشانی است که قرار است به مردم کمک کنند. دو تن از حضار بنام یوناس پرشون و همسرش که در مراسم حضور دارند برای مشاوره و اندرز سراغ کشیش می‌روند ولی خود کلیسا و کشیش دچار بحران است و کشیشی که خود در مشکلات دست و پا می‌زند، چگونه می‌تواند به فرد یاری رساند و مرد چون از کلیسا ناامید می‌شود، دست به خودکشی می‌زند.

امید و ناامیدی

به‌نظر کیرکگارد، انسان‌ها اگر در مرحله حسی توقف کنند، مجبورند که در منجلاب فراموشی دست و پا بزنند و چون راهی به‌جایی نمی‌برند، دچار ناامیدی می‌شوند.

در نمایشنامه جهنم و مگس‌ها، دست‌های آلوده سارتر و سایر آثار هنری او هم شخصیت‌های زیادی را خلق کرده است که با فراموشی حقیقت و درجازدن در مرحله سپهر حسی یا استه‌تیک، خود را با مسائل روزمره و بقول سارتر «روزمرگی» سرگرم می‌کنند و شهامت و جرأت این را ندارند که پا در راه انتخاب بین تز-آنتی‌تز، بگذارند و بخواهند از یک مرحله به مرحله بالاتری صعود کنند. کیرکگارد، خود شوق و راهنمایی برای بشریت بود تا بتوانند (انسان‌ها) به آزادی خود در جهان هستی به سر ببرند و بدانند که زمانی موفق می‌شوند که جهان خود را بسازند و فرد شوند؛ یعنی انسان هستی‌دار شوند، یا به‌عبارتی به قول کیرکگارد، انسان تماشاگر نباشد، بازیگر باشد و برای رسیدن به هدفش تلاش کند، یعنی بداند که می‌تواند زندگی خود را بسازد، منتظر نشود که دیگران درباره سرنوشت او تصمیم بگیرد، مطلبی که در اکثر آثار سارتر مخصوصاً در نمایشنامه دست‌های آلوده، توسط شخصیت‌های نمایشنامه به وضوح به تحریر در آمده است.کیرکگارد، کسی نیست که مردم را ناامید سازد، فقط هشیارشان می‌کند، نه‌تنها از وضع موجود انتقاد می‌کند بلکه راه درست را هم پیش پای مردم هستی‌دار می‌گذارد.

کیرکگارد بر این عقیده است که اگر تابع جمع باشی، همانا در سطح می‌مانی، از هستی فردی و اصالت بشری، تهی می‌شوی و از اینکه در توده (گله نااصل میان‌مایگی) فرو افتند، غرق شوند ناخشنود است [Naqibzadeh, 2016: 105]. یعنی اینکه اگر تابع جمع باشی و برای شما و جمع کسانی تصمیم می‌گیرند، بنابراین آزادی انتخاب را از دست می‌دهی و انسان غیرهستی‌دار می‌شوی؛ تماشاگر هستی که دیگران برای زندگی تو و حضورت در جهان برنامه‌ریزی کرده‌اند. وقتي انسان همرنگ جماعت شد و تفرد خود را از دست داد، در آن صورت؛ مانند فردی از گله می شود، بدون اختیار، مجبور است هر باور اجتماعی و هر دروغ و تظاهر، مراسم و نمایشی را بپذیرد و همراه جمع شود. برای فراموشی هم خود را در روزمرگی غرق میکند و در مرحله استه تیک با احساس گناه و دلهره مي ماند و در جا مي زند. یک زندگی بیهدف و ناامیدکننده ای را سپری مي کند به همین خاطر لازمه چنین زیستي رنج کشیدن است. کیرکگارد معتقد است که تنها راه نجات انسانها برای رسیدن به آزادی اینست که تفرد حاصل شود. او می گوید: «...اگر قرار بود بر سنگ گورم نوشته‌ای حك شود، می‌گفتم

بنویسید: «آن فرد» [Anderson,1999, 108]. اما شور و مکنونیت در مفهوم کیرکگارد، در وجود یا انگیزه و تلاش هیچ یک از شخصیت‌های نمایش‌های سارتر برای رسیدن به آن وجود ندارد. کیرکگارد برای رسیدن به رستگاری، رسیدن به خداوند را هدف خود قرار می‌دهد و شخصیت‌های سارتر در انکار خدایان یونان [Naqibzadeh, 2016: 282]. بنابراین سارتر با اینکه از اندیشه‌های کیرکگارد تأثیر پذیرفته است ولی مضامینی مانند، گزینش هستی، سه سپهر و غیره را از صافی ذهن و اعتقادات خود عبور داده است و با دادن رنگ و بوی اندیشه‌های خود، آنان را در آثار هنری خود منعکس کرده است.

نتیجه‌گیری

گرچه اصطلاح «اگزیستانسیالیسم» در طول تاریخ به معانی مختلفی به‌کار برده شده است (برای مثال در متون یونان باستان در آپولوژی (دفاعیه) افلاطون با تأکید آن بر تلاشی اصیل به سود خودشناسی، عناصری دارد که شباهت زیادی به اگزیستانسیالیسم معاصر دارد [Pamerloo, 2016: 60] که به عقیده نیچه هم می‌توان انعکاس نکته‌های فلسفی را در آثار هنرمندانی مانند فردوسی، حافظ و آنتوان سنت دو سنت اگزوپری هم پیدا کرد [Naqibzadeh, 2016: 81])، اما برای اولین بار در قرن بیستم بود که این اصطلاح به‌کار گرفته شد ولی پاره‌ای از ویژگی‌های پذیرفته‌شده در بین فلاسفه اگزیستانسیالیست از یونان باستان تا عصر روشنگری گرفته تا قرن نوزدهم و معاصر مدعی بودند که آدمیان می‌توانند به حقیقت جهان خود دست یابند و آن هم از تجربه زیست فرد ممکن است [Pamerloo, 2016: 28]. آن‌ها معتقد بودند که در عالم هستی، آنچه اصل و اساس است، وجود حضور انسان است و انسان را آزاد و صاحب اختیار، تنها در این عالم هستی می‌دانند و تأکید بر احساس مسئولیت در مقابل آزادی دارند [Pamerloo, 2016: 29]. به همین دلیل اگزیستانسیالیست‌ها از جمله کیرکگارد و سارتر و نیچه و دیگران، منتقد زمانه خود بودند. آن‌ها نسبت به جامعه، به حکومت‌ها که سوداگران و منفعت‌طلبان آن را قبضه کرده بودند، انتقاد داشتند و وضع اسفناک مردم و سرخوردگی و بدبختی و فقر و تنهایی مردم را از چشم آنها می‌دیدند که با اعمال فریب‌کارانه و دروغ و تبلیغات و عوام‌فریبی، اهرم‌های قدرت را در جامعه قبضه کرده بودند و هدفی جز کسب ثروت و تأمین منافع خود نداشتند و در این جامعه، نشان و خبری نه از عدالت، نه از آزادی، نه از اخلاق و انسانیت و ایمان واقعی نبود. کیرکگارد به‌عنوان بنیانگذار اگزیستانسیالیست نه‌تنها به این جامعه نقد داشت، بلکه کلیسای بی‌رونق و به ظاهر مقدس را که با اعمال نمایشی خود باعث شده بود، ایمان مردم به اعتقادات مذهبی کمرنگ شود نیز انتقاد داشت و ایمان واقعی را در رسیدن به خدا و از طریق شور و مکنونیت می‌دانست. سارتر هم نسبت به عوام‌فریبی صاحبان قدرت در آمریکا که از طریق اهرم تبلیغات مردم عوام را در خواب و خیال و فرهنگ ارتجاعی و خرافاتی و نژادپرستی، نگه می‌داشتند، معترض بود و حتی از گرفتن جایزه نوبل سر باز زد [Sartre, 2014: 7].

انسانیت، اخلاق و دین و ایمان در جامعه نوپای صنعتی فراموش شده بود و حتی فقدان عاطفه در رسوم کسب و کار و ثروت به هر قیمت (موجب شده بود که) تکنولوژی زندگی مستقل خود را در پیش بگیرد [Bordell, 2013: 1562] و نیچه هم تأکید کرده بود که با اینکه «... تکنولوژی (بسیار) مدرن شده است ولی اخلاق و فرهنگ نه ...» [Maggie, 2015: 172] دلیل این بي ایماني مردم، در چیست؟ «هم اگزیستانسیالیست‌های نهیلیسم و هم الهی توافق دارند که این حال و هوای فکری اجتماعی عصر مدرن بود که موجب تغییر شکل در باور دینی بود [Pamerloo, 2016: 197] و همین عدم برآوردن انتظارات انسانی از جامعه مدرن، باعث شد

که کیرکگارد مسائل جدیدی را در فلسفه پیش بکشد و اندیشه‌هایش به سرعت، ایده فیلمسازان و هنرمندان و نمایشنامه‌نویسان و رمان‌نویس‌های محبوب قرن گردد و سارتر یکی از مهم‌ترین آن‌ها بود. سارتر توانست اندیشه‌های فلسفی تجریدی و انتزاعی را به خوبی و زیبایی در قالب داستان و نمایشنامه به تصویر بکشد، حتی او توانست از اساطیر و مضامین افسانه‌ای یونان باستان، آثار زیبایی را بیافریند که در راستای اندیشه‌های اگزیستانسیالیسم و دانش‌آموخته از پیشکسوتانی چون کیرکگارد به خوبی عمل کند و موجب استقبال مردم دوران خود و پس از آن گردد.

اگرچه در این مقاله سعی شد که به معرفی اندیشه‌های کیرکگارد بمانند فلسفه هستی و سه سپهر هستی و باورهای عامه و گزینش و غیره بپردازیم و تأثیر این نکته‌های فلسفی را در آثار نمایشی سارتر بمانند دوزخ، مگس‌ها، مرده‌های بی‌کفن و دفن و سایر آثارش به بحث و بررسی بگذاریم ولی همان‌طور که نکته‌های مورد بحث در میان فلسفه اگزیستانسیالیست را افلاطون در آپولوژی یا فردوسی و حافظ و آنتوان دو سنت اگزوپری، در آثارشان به آن پرداخته‌اند و این مضامین می‌تواند مشترک باشد ولی استفاده کاربردی و دیدگاه‌های آن‌ها کاملاً با فلاسفه اگزیستانسیالیست متفاوت است و همین نکته‌ها و مقولات فلسفی اگزیستانسیالیست، در بین فلاسفه اگزیستانسیالیست هم با وجود مضامین مشترک، برداشت‌ها و درک‌های متفاوتی را موجب شده است. به‌عنوان مثال، همه اگزیستانسیالیست‌ها برای رسیدن به آزادی و فردشدن، راه‌های متفاوتی را پیش رو می‌نهند، کیرکگارد، سه سپهر و برگذشتن از سه مرحله را پیشنهاد می‌دهد. او معتقد است که سپهر دینی، با برخورداری از شور، ایمان و هستی، آدمی را دگرگون می‌کند و او را از جمع و جمعیت و توده می‌رهاند و به مقام فرد برمی‌کشد [Naqibzadeh, 2016: 93] و ایمان را بی‌واسطه از اندیشیدن می‌داند [Naqibzadeh, 2016: 112] و همه آزادی و فردشدن را برای رسیدن به خدا، از طریق شور می‌داند؛ همان‌طور که خود گفته بود: «... من همان سان با خدا زندگی کردم که فرزندی با پدر خویش...» [Naqibzadeh, 2016: 114]. سارتر برای رسیدن به آزادی و فردشدن، «بودن برای خود» را که در تقابل با «بودن به خودی خود» است، انتخاب می‌کند [Naqibzadeh, 2016: 279] و بقول سیمین دوبوار، سارتر در نمایشنامه مگس‌ها و فرانسوی‌ها را تشویق می‌کرد که خود را از ندامت‌هایشان برهانند و در مقابل نظام مستقر، آزادی‌شان را طلب کنند [Satre, 2015: 7] ولی اگر شخصیت‌های نمایش مگس‌ها از شور بهره می‌برند تا به آزادی برسند، این شور، برخلاف کیرکگارد، نه برای رسیدن به خدا بلکه در انکار خدا، انجام می‌گیرد [Naqibzadeh, 2015: 282] یا نیچه هم نهایت رسیدن به آزادی و فردشدن، مفهوم «خواست قدرت و ابرانسان» را پیشنهاد می‌دهد.

داشتن آگاهی و شناخت موارد این فلسفه، برای پژوهشگران و هنرمندانی که قصد نقد و بررسی یا کارگردانی آثار سارتر را دارند و می‌خواهند آن را به صحنه ببرند یک حکم ضروری و مفید است و اگرچه ممکن است همچون اینجانب نگارنده مقاله نسبت به این فلسفه و اندیشه‌هایش جدا از مطالب و ارزشمند و مفیدش، در برخی موارد، نظریاتی انتقادی داشته باشم ولی به‌عنوان یک کارگردان یا هر هنرمند رشته‌های دیگر هنری، آشنایی با مقوله‌های فلسفی و اندیشه‌های یک نویسنده فیلسوف بمانند سارتر را کمک بزرگی به درک آثار هنری می‌دانم، حتی اگر این اندیشه‌ها مورد قبول شما نباشد. هدف این مقاله، به معرفی و تحلیل انعکاس ایده‌ها و اندیشه‌های اگزیستانسیالیسم در آثار نمایشی سارتر بود و امیدوارم گام کوچکی در این راستا صورت گرفته باشد و علاقمندان را به ادامه راه و گام‌های بزرگ‌تر رهنمون باشد.

تشکر و قدردانی: موردی گزارش نشده است.
تاییدیه اخلاقی: موردی گزارش نشده است.
تعارض منافع: این مقاله برگرفته از رساله دکتری محمدحسین بنایی کشتان با عنوان "جنبه‌های زیبایی‌شناسانه تئاتر در اگزیستانسیالیسم با تکیه بر آثار سارتر" به راهنمایی دکتر سیدصادق زمانی در دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج است.
سهم نویسندگان: محمدحسین بنایی کشتان (نویسنده اول)، نگارنده مقدمه/روش‌شناس/پژوهشگر اصلی (٦٠%)؛ سیدصادق زمانی (نویسنده دوم)، پژوهشگر کمکی (٣٠%)؛ ناصر آقایی (نویسنده سوم)، پژوهشگر کمکی (١٠%).
منابع مالی: با هزینه دانشجو انجام شده است.

منابع

-Abuzar J (2016). The discourse of violence in Jean-Paul Sartre's plays with Nasser Bakht Mohammad Hossein. Quarterly Theater. [Persian]
-Asgarzadeh R (2009). Jean-Paul Sartre and misconceptions in the last crop tape by Samuel Baggett. Research in Contemporary World Literature. 24(1). [Persian]
-Bani Fatemi M, et al. (2012) A comparative reading of the presence of an invalid narrator in oratorial novels, the age of reason by Jean-Paul Sartre and the bell by Ires Murdoch. Quarterly Journal of Comparative Literature Research. 8(3).
- Bordell D, Christine T (2013). History of cinema. Safarian R, translator. 6th Edition. Tehran: Markaz Publishing. [Persian]
- Copleston FC (2016). History of Philosophy. Ashouri D, translator. 7th Volume. 6th edition. Tehran: Scientific and Cultural Publications. [Persian]
- Friedman M (1937). The worlds of existentialism: a critical relater. New Jersey: Humanities press.
- Harrison BA (2014). Philosophical Skills. Haji Mirzaei F, translator. 1st edition. Farzan Rooz Publications. [Persian]
-Hojjati, S (2016) Reading Sartre's views on theater and ethics: the artist and the audience as creators of moral values. Theater Research Quarterly. (67). [Persian]
- Kakasoltani M et al. (1397) Existence, non-existence and its manifestation in the play "Flies". Theater Quarterly. (75). [Persian]
- Kierkegaard S (1962). The present age. Dru A, translator. Unknown City: Fontana.
- Lafrage R (1978). Sartre's philosophy of existentialism. Pezeshkpour translator. third edition. Tehran: Shahriyar Publications. [Persian]
- Maggie B (2015). History of Philosophy. translator Hassan Kamshad. 6th edition. Tehran: Unknown Publisher. [Persian]
- Mohammad Shahi S (2016). How Jean-Paul Sartre liberated the human race in the paintings of Edward Hopper. Shabak Scientific Journal. 6(59). [Persian]
- Naqibzadeh MA (2016). A look at the philosophical attitudes of the twentieth century. Tehran: Tahoori Publications. [Persian]
- Parham S (1981). Realism and anti-realism in literature. 6th edition. Tehran: Agah Publications. [Persian]
- Pamerloo WC (2016). Existentialist cinema. Moradiani N, translator. Tehran: Bidgol Publications. [Persian]
Link: http://www.bidgolpublishing.com/Book.aspx?Id=109
- Sartre JP (1962). The noble prostitute. Navai B, translator. Tehran: Farrokhi Publishing. [Persian]
- Sartre JP (2014). Flies. Sanawi Q translator. 2nd Edition. Tehran: Parseh Book Publishing. [Persian]
- Sartre JP (2014). Trojan women. Sanawi Q, translator. 2nd edition. Tehran: Parseh Book Translation and Publishing Company. [Persian]
- Sartre JP (2016). Contaminated Groups. Al-Ahmad J, translator. 3rd Edition. Tehran: Sokhan Magazine. [Persian]
- Sartre JP (2016). Hell. Samandarian H, translator. 5th Edition. Tehran: Qatreh Publications. [Persian]
- Sartre JP (2017). Undead and burial dead. Azar S, translator. 3rd Edition. Tehran: Jami Publishing. [Persian]
-Kalantari E, et al (2016). A study and critique of what is human authority from the perspective of Jean-Paul Sartre. Journal of Modern Islamic Thought. 14(54). [Persian]
- Susan LA (2021). Kierkegaard Philosophy. Dehimi Kh, translator. Tehran: Nashre Now. [Persian]

پی‌نوشت

[۱] نمایشنامه مگس‌ها: (با نام فرانسوی Les Mouches) از آثار ادبی ژان پل سارتر که در سال ۱۹٤۳ (میلادی) نوشته شده است و در سه پرده روایت شده است. شخصیت‌های این نمایشنامه از اساطیر و خدایان روم باستان گرفته شده که عبارتند از ژوپیتر، اورستس، آیگیستوس. داستان، حول ماجرای اورستس و خواهرش الکترا که به دنبال انتقام مرگ پدرشان هستند، می‌گذرد.

[۲] نمایشنامه «روسپی بزرگوار» (با نام فرانسوی La Putain respectueuse) که توسط ژان پل سارتر، در سال ۱۹٤٦ (میلادی) نوشته شده است.

[۳] نمایشنامه دست‌های آلوده: (به فرانسوی Les Mains sales) از آثار ادبی ژان پل سارتر است که در سال ۱۹۴۸ (میلادی) منتشر شده است. داستان این نمایشنامه هفت‌پرده‌ای در سال ۱۹۴۵ رخ می‌دهد که مربوط به مسائل اجتماعی و سیاسی فرانسه معاصر نویسنده است که او می‌خواهد از طریق آن فلسفه سیاسی و اگزیستانسی خود را بروز دهد.

[٤] - «زنان تروآ» و «مرده‌های بی‌کفن و دفن» دو نمایشنامه دیگر از آثار سارتر است.